

Temporality and Development; the Role of “Historical Proper Moment” in China’s Economic Leap

Abolfazl Delavari *

Mohammad Heidari **

Abstract

China has undergone a great transformation in the global economic scene. Only as late as 1978, China was languishing based on the world economic pyramid. Nowadays, it rules the roost (excluding the US) just after three decades. Three approaches have been applied to explain this astronomical rise including agential, structural, and institutional approaches. These approaches give important insights into it for any careful viewer, although each one explains only one piece of this great puzzle; in fact, as this paper demonstrates, it is not the presence or absence of institutional, structural, and agential contributors, but their ‘temporality’ or conjuncture that have shaped the destiny and quiddity of China’s economic transformation. This paper, while drawing upon all three approaches, employs process tracing to show that Chinese transformation has been nourished by timely conjuncture of all three factors in the three layers of long-term, middle-term, and short-term time. We also show that attentiveness to this missing link, i. e. temporality, especially in development studies, can help us, at once, to go beyond linear and teleological time and to grasp the opportunities and challenges of transformation in time.

Keywords: Temporality, Historical Proper Moment, leadership, Economic Leap, China.

Article Type: Research Article.

Citation: Delavari, Abolfazl & Heidari, Mohammad (2021). Temporality and Development; Role of “Historical Proper Moment” in China’s Economic Leap, 4(1), 35-58.

* Associate Professor in Political Sciences, Faculty of Political Sciences, Department of Law and Political Sciences, Allameh Tabataba’i University, Tehran, Iran.

(Correspondent Author), delavari@atu.ac.ir

** Ph.D Student of International Relation, Faculty of Political Sciences, Department of Law and Political Sciences, Allameh Tabataba’i University, Tehran, Iran..



International Political Economy Studies, 2021, Vol. 4, Issue 1, pp. 35-58.

Copyright © The Authors

Publisher: Razi University.

زمان مندی و توسعه؛ نقش بزنگاه تاریخی در خیز اقتصادی چین

ابوالفضل دلاوری*

محمد حیدری**

چکیده

جایگاه چین در اقتصاد جهانی از دهه ۱۹۷۰ به این سو دگرگونی شگرفی به خود دیده و از قاعده هرم به رأس آن ارتقاء یافته است. پرسش این است که این جهش بر اثر چه عواملی و چگونه محقق شده است؟ در پژوهش‌های موجود سه رویکرد کارگزارانه، ساختاری و نهادی شناسائی پذیر هستند که هر یک تبیینی درخور تأمل به دست می‌دهند؛ اما هر کدام فقط قطعه‌ای مجزا از جورچین پیچیده این جهش را توضیح می‌دهند. این مقاله با استفاده از روش فرایندکاوی نشان می‌دهد که آنچه جهش اقتصادی چین را ممکن ساخت، تنها وجود عوامل ساختاری، نهادی و کارگزارانه نبود، بلکه تقارن مجموعه‌ای از رویدادها و روندها بود که در سه لایه زمانی درازمدت، میانمدت و کوتاهمدت در محیط داخلی و بین‌المللی چین رخ نشان دادند. از این میان، تغییر در جهان‌بینی چینیان بر اثر شکست‌های پیاپی این کشور در دو سده نوزدهم و بیستم میلادی و ظهور فرصت‌ها و گشایش‌هایی در اقتصاد و سیاست بین‌الملل در دهه ۱۹۷۰، یک بزنگاه تاریخی را رقم زد که رهبری چین به‌خوبی از آن بهره گرفت و با اجرای به‌هنگام اصلاحاتی عمیق در جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های کلان داخلی و خارجی و اجرای یک برنامه منسجم و هم‌آهنگ اقتصادی و مدیریتی، این خیز را ممکن و محقق ساخت. تأمل در تجربه چین نشان می‌دهد که التفات به زمان‌مندی، به‌ویژه در توسعه پژوهی، از این حیث حائز اهمیت است که ما را بیش از پیش متوجه فرصت‌ها و محدودیت‌های دگرگونی در «بستر زمان» می‌کند.

کلیدواژه‌ها: زمان‌مندی، بزنگاه تاریخی، رهبری، جهش اقتصادی، چین.

نوع مقاله: پژوهشی.

* دانشیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران،
(نویسنده مسئول) delavari@atu.ac.ir

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

مقدمه

بسیاری از ناظران از دگرگونی خیره‌کننده چین طی چهار دهه اخیر در حیرتند. این کشور که در اواخر دهه ۱۹۷۰ یکی از عقب‌مانده‌ترین اقتصادهای جهان بود و با تولید ناخالص داخلی سرانه حدود ۱۳۰ دلاری‌اش از فقیرترین کشورهای کنونی جهان، نظیر ماداگاسکار، نیجر و مالاوی فقیرتر بود (Ang, 2016: 5). امروزه با سهم بیش از ۱۶ درصدی از اقتصاد جهان و تسلط بر بازار جهانی به دومین قدرت اقتصادی جهان تبدیل شده و به رغم جمعیت بسیار بالای آن با تولید سرانه بیش از ۱۰۰۰۰ دلار در میان کشورهای پردرآمد و مرفه جهان قرار گرفته است. تمام این تحولات با سرعتی بسیار زیاد اتفاق افتاده است. در فاصله ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰ میانگین رشد اقتصادی این کشور حدود ۱۰ درصد و پس از آن تا امروز نیز این میانگین بالای ۶ درصد بوده است. چنین نرخ رشد بالا و طولانی تاکنون توسط هیچ کشوری ثبت نشده است (WDI= World Bank Collection of Development Indicators). پرسشی که در این سال‌ها توجه طیف وسیعی از پژوهشگران را به خود جلب کرده و این مقاله نیز در جست‌وجوی پاسخی برای آن است این است که: جهش اقتصادی چین چگونه ممکن و محقق شد؟

پیشینه و ضرورت انجام پژوهش

در پژوهش‌های مربوط به جهش اقتصادی چین، سه رویکرد متمایز قابل شناسایی است: نخست، رویکرد کارگزارانه که نقش رهبران سیاسی، به‌ویژه دنگ شائوپینگ (Dillon, 2015) و Shambaugh, 1995) و یا ابتکار عمل رهبران محلی (White, 1998; Zhou, 1996). و کارآفرینان روستایی (Huang, 2008; Nee and Opper, 2012). را مهم می‌شمارند. دوم، رویکرد ساختاری که بر نقش الگوهای خویشاوندی در جامعه چین (Whyte, 1995, 1996). و یا تجدید تقسیم کار بین‌المللی، افول چیرگی ایالات متحده و پایان جنگ سرد (Hung, 2009) تأکید شده است. سوم رویکرد نهادی، که بر نقش نهادهای سیاسی و نیروهای اقتصادی نظیر «پلونوم» سوم اجلاس یازدهم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در دسامبر ۱۹۷۸، که در

زمان‌مندی و توسعه؛ نقش بزنگاه تاریخی در خیز اقتصادی چین (ابوالفضل دلاوری و محمد حیدری) ۳۷

آن نوسازی اقتصادی (به جای جنگ طبقاتی) در اولویت قرار گرفت (Perkins, 1988) و یا بر آزادسازی اقتصادی و افزایش چشمگیر سرمایه‌گذاری خارجی (Huang, 2003) تأکید کرده‌اند.

این مقاله ضمن پذیرش دستاوردهای هر سه رویکرد یادشده، از منظری تاریخی به این موضوع می‌نگرد و می‌کوشد تأثیر مختصات زمانی رویدادها و روندها را بر جهش اقتصادی چین بررسی کند. این بررسی، علاوه بر اهمیت و ابعاد علمی آن، از کاربردی عملی، به‌ویژه برای ایران، نیز برخوردار است. با توجه به نرخ پایین و گاه منفی رشد اقتصادی و پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن بر جامعه ایران طی دهه‌های اخیر، تأمل در تجربه چین و فهم زمینه‌ها، متغیرها و ساز و کارهای دخیل در خیز اقتصادی آن کشور می‌تواند به تعمیق آگاهی و بصیرت سیاست‌گذارانه در ایران کمک کند.

مبانی نظری پژوهش

در بررسی دگرگونی‌های کلان اجتماعی، دو رویکرد اصلی رقیب وجود دارد: نخست، رویکرد «فرجام‌گرایانه» (teleological temporality) که روند تحولات را نتیجه قوانین محکم فراتاریخی می‌داند و سرشت و سرنوشت این تحولات را نه به رخ دادهای محتمل‌الطرفین (که در این رویکرد، پوسته تاریخ را تشکیل می‌دهند) بلکه به نیروهای علی‌خاصی اعم از مادی یا غیرمادی نسبت می‌دهد؛ به عبارت دیگر، در این رویکرد، تحولات اجتماعی خط‌سیر و منطق ذاتی مشخص و منظمی دارند.

دوم، رویکرد «زمان‌مندی تجربی» (experimental temporality) که بر دو مفروض بنیادی استوار است: یکی، جهان‌شمول بودن قوانین علی، یعنی هم‌سان بودن تأثیرات علی در زمینه‌های ناهم‌سان. دیگری، استقلال علی هر یک از توالی رخ دادها نسبت به رخ دادهای پیش و پس از آن. در این‌جا، به تعبیری «تاریخ منجمد می‌شود»؛ به این معنا که «توده لخته‌شده زمان تاریخی در قالب واحدهای مصنوعی تعویض‌پذیر تکه تکه می‌شود»

(Sewell, 2005: 95). گویی این تکه‌ها از هم جدا هستند، نه اینکه پیوندی تاریخی میان رشته‌ای از رخدادها وجود داشته باشد.

با وجود ادعاها و استدلال‌های این دو رویکرد یادشده، این‌گونه به نظر می‌رسد که حیات اجتماعی آکنده از فرایندهای غیرخطی است. فرایندهای اجتماعی ابعاد زمانی متمایزی به خود می‌گیرند که ضرب‌آهنگ تغییرشان نیز متفاوت است و بنابراین، بی‌نظم و ترتیب‌اند. زمان تاریخی که بر ضرب‌آهنگ‌های متفاوت فرایندهای علی دلالت دارد، ضعف‌های دو رویکرد یادشده را بهتر نشان می‌دهد.

فرنان برودل دگرگونی‌های اجتماعی را از حیث مقیاس زمانی به سه لایه یا دوره «بلندمدت»، «میان‌مدت» و «کوتاه‌مدت» تقسیم می‌کند. لایه بلندمدت (زمان جغرافیایی) به رابطه جوامع انسانی با محیط طبیعی و جغرافیایی مربوط است. تغییرات این لایه در مقیاسی هزاره‌ای و همچون «حرکت یخچال‌های طبیعی» بسیار کند و نامحسوس است. در این لایه گویا تاریخ بی‌حرکت است. لایه میان‌مدت (زمان اجتماعی) اما به ساختارها و نهادهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در درون جوامع بشری مربوط است که تغییراتشان محسوس اما کند (گاه در مقیاس سده‌ای) است. لایه کوتاه‌مدت (زمان فردی) بر رویدادها و دگرگونی‌های نسبتاً سریعی دلالت دارد که محصول روابط و کنش‌های افراد (اعم از رهبران یا مردمان عادی) است. وی نشان می‌دهد که فهم رویدادها و دگرگونی‌های اجتماعی یا سیاسی در یک جامعه یا مجموعه‌ای از جوامع بشری در گرو توجه به محدودیت‌ها یا فرصت‌هایی است که در اثر تعامل یا تقابل و سایش میان دگرگونی‌های مرتبط با هر سه لایه ایجاد می‌شود (Broudel, 1996).

التفات به زمان تاریخی در تبیین دگرگونی‌ها به ما کمک می‌کند تا از فروکاستن تبیین دگرگونی‌ها به یک عامل خاص و یا عوامل و فرایندهای گذرا پرهیز کنیم و عوامل و فرایندهای متعددی را در نظر داشته باشیم که در طی یک دوره زمانی کم و بیش طولانی عمل می‌کنند و تأثیر می‌گذارند. این التفات همچنین به ما این امکان را می‌دهد تا متغیرها و ساز و کارهای پیچیده نظیر بزنگاه تاریخی، وابستگی به مسیر و تقارن را که برای تحلیل

زمان‌مندی و توسعه؛ نقش بزنگاه تاریخی در خیز اقتصادی چین (ابوالفضل دلاوری و محمد حیدری) ۳۹

دگرگونی‌های تاریخی ضروری‌اند و در نقطه کور رویکردهای یادشده قرار دارند، مورد توجه و بررسی قرار دهیم. به این ترتیب، پژوهش حاضر رویکردی را در پیش می‌گیرد که در آن زمان نه یک‌سان و واحد، بلکه دارای ضرب‌آهنگ‌ها و خط سیرهای متفاوت است، و سرشت و سرنوشت دگرگونی‌های تاریخی را برهمکنش همین زمان‌مندی‌های متفاوت رقم می‌زند؛ به عبارت دیگر، پیامد یک فرایند یا کنش نه در ذات خود فرایند یا کنش، بلکه، در گرو آن مختصات زمانی است که فرایند یا کنش در بطن آن نمودار می‌شود. به این ترتیب در رویکرد پژوهش حاضر، «زمان» نه فقط به مثابه یک بستر بلکه همچون یک «متغیر مستقل» عمل می‌کند و سرشت و سرنوشت روند دگرگونی را رقم می‌زند (دلاوری، ۱۳۸۹: ۸۱-۸۳).

تلقی زمان‌مندی در جایگاه یک متغیر، بر فرض‌های زیر استوار است. الف) تحولات کلان اجتماعی به ندرت یک علت واحد (Ragin, 2014) یا علت اولیه (primum movens)، (Donati, 2010: 179) دارند بلکه در نتیجه منظومه‌های خاصی از عوامل و رخدادها اتفاق می‌افتد (Abbot, 1992).

ب) علت‌ها به ندرت به صورت مستقل و جدا از هم عمل می‌کنند بلکه در رابطه متقابل با یکدیگر اثرگذار می‌شوند.

ج) یک متغیر، بسته به «زمان» فرایندها و رخدادها آثار متفاوتی برجای می‌گذارد (Mahoney, 2015). به دیگر سخن، پیامد یک کنش یا فرایند نه به خود آن کنش یا فرایند، بلکه به چگونگی هم‌زمان شدن آن با فرایندهای دیگر بستگی دارد. این سه فرض به ما کمک می‌کند تا میدان دید زمانی خود را گسترش دهیم و علت‌های ریشه‌دارتر، علت‌های عاجل و نزدیک و شتاب‌دهنده‌ها را در کنار هم و در تأثیر متقابل آنها ببینیم و بررسی کنیم (Pierson, 2004).

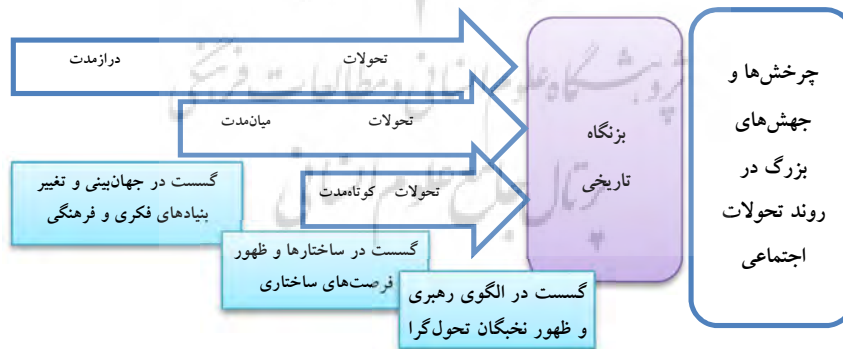
در نگرش مبتنی بر زمان‌مندی با مفاهیم متعددی سروکار داریم که از این میان سه مفهوم «اقتران» (Conjuncture)، «بزنگاه تاریخی» (critical juncture) و «وابستگی به مسیر» (Path Dependency) از اهمیت بیشتری در این مقاله برخوردارند.

مفهوم «اقتران» به هم‌زمان شدن اتفاقی مجموعه‌ای از روی داده‌ها، توالی‌ها یا فرایندها اطلاق می‌شود که روی هم رفته موجب آثار و پیامدهای خاصی می‌شود و در غیاب این هم‌زمانی چه بسا فرصت وقوع نمی‌یافتند.

مفهوم «بزنگاه تاریخی» به موقعیتی اشاره دارد که در آن، برای برهه نسبتاً کوتاهی از فشار ساختار بر کنش سیاسی کاسته می‌شود و امکان عمل موثر از سوی کنشگران افزایش می‌یابد (Capoccia and Kelemen, 2007).

مفهوم «وابستگی به مسیر» به این وضعیت اشاره دارد که به دنبال وقوع رویدادها یا انجام اقداماتی خاص از سوی کنش‌گران، آرایش‌های نهادی و روندهای دگرگونی‌ها آن چنان در مسیری خاص قرار می‌گیرند و ساختارمند می‌شوند که تغییر آن‌ها حتی در بزنگاه‌های تاریخی، بسیار دشوار می‌شود (Pierson, 2004: 135; Mahoney, 2001:6).

بر اساس مطالب بالا می‌توان مدل تحلیل پژوهش (شکل ۱) را این‌گونه خلاصه و تنظیم کرد: چرخش‌ها و جهش‌های بزرگ در روند تحولات اجتماعی گرچه از متغیرهای متعددی ناشی می‌شوند اما این متغیرها در بستر زمان و در سه مقیاس درازمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت رخ می‌نمایند و در قالب مختصات زمانی خاصی با یکدیگر تقارن و تلاقی پیدا می‌کنند و چرخش‌ها و جهش‌های بزرگ در تحولات اجتماعی را ممکن و محقق می‌سازند.



شکل ۱. مدل تحلیل پژوهش

در ادامه مقاله بر اساس مدل بالا مختصات زمانی تحولات چین را در هر سه مقیاس مورد اشاره بررسی می‌کنیم و سرانجام، به نقش بزنگاه تاریخی دهه ۱۹۷۰ در خیز اقتصادی چین می‌پردازیم. این نکته را همین جا باید یادآوری کنیم که این مقاله صرفاً بر جست‌وجوی زمینه‌ها و عوامل دخیل در «توسعه اقتصادی» چین متمرکز خواهد بود، و هدف آن این نیست که چین را به عنوان الگوی توسعه معرفی کند، چراکه اولاً مناقشات فراوانی بر سر پیامدهای اجتماعی، سیاسی، بین‌المللی و زیست‌محیطی توسعه چین وجود دارد که البته موضوع این مقاله نیست. ثانیاً چین یک نظام سیاسی بسته است. مثلاً اصل ۵۱ قانون اساسی این کشور می‌گوید: «شهروندان جمهوری خلق چین در بهره‌مندی از حقوق و آزادی‌های خویش نباید منافع دولت را تضعیف کنند». این «منافع» جامع است اما مهم‌ترین آن‌ها حفظ انحصار قدرت در قبضه حزب کمونیست چین است. بنابراین، حقوق مندرج در قانون اساسی چین صرفاً «حقوقی بر روی کاغذ» و در نتیجه یک توهم بزرگ است چراکه این حقوق و آزادی‌ها صرفاً تابع اراده حزب کمونیست چین و رهبران آن است.

روش پژوهش

کالین های (Hay, 2002) سه راهبرد را در تحلیل روند دگرگونی‌های اجتماعی از یکدیگر تفکیک کرده است: نخست، تحلیل هم‌زمانی (Cognitive Locked-in Syndrome) که در آن تاریخ متوقف می‌شود، بعد زمان هیچ نقشی ندارد و پدیده مورد نظر نه در طول زمان بلکه در لحظه‌ای معین بررسی می‌شود. دوم، تحلیل ایستایی‌سنجی (Comparative statics) که در آن، صورت و ساختار پدیده مورد بررسی در مقاطع گوناگون تحول آن با هم مقایسه می‌شود. این راهبرد نیز درباره خود فرایند دگرگونی، و ماهیت و آهنگ و زمان‌مندی آن چیز چندانی به دست نمی‌دهد. سوم، تحلیل در زمانی (Diachronic) که، برخلاف دو راهبرد قبلی، بر «فرایند دگرگونی در بستر زمان» تأکید می‌کند. اگر راهبرد هم‌زمانی مانند عکس‌برداری در لحظه‌ای معین و راهبرد ایستایی‌سنجی مانند عکس‌برداری در زمان‌های مختلف است، راهبرد در زمانی را می‌توان مانند فیلم‌برداری تلقی کرد که حرکت پدیده مورد نظر را دنبال می‌کند.

در این پژوهش، راهبرد در زمانی را با استفاده از روش فرایندکاوی به کار می‌گیریم. در این روش، با توجه به توالی و تراکم رویدادها، چگونگی ظهور و برهم‌کنش پیچیده فرایندهای علی‌ایجادکننده دگرگونی در طول زمان، واکاوی و چگونگی تأثیر عوامل مختلف در تکوین یا تغییر پدیده موردنظر شناسایی می‌شود.

یافته‌های پژوهش

زمان‌های تاریخی و دگرگونی در چین معاصر

تاریخ جدید چین با جنگ تریاک (۱۸۳۹-۱۸۴۲) آغاز می‌شود. تا پیش از آن گرچه این کشور از لحاظ علم و صنعت به شدت از غرب عقب بود؛ اما هنوز یکی از بزرگ‌ترین اقتصادها و حکومت‌های سنتی جهان بود. حاکمان این کشور همچنان سرزمین خود را مرکز عالم تصور می‌کردند و مردمان دیگر کشورها را «بربر» می‌خواندند؛ اما از اواخر سده هجدهم که گروهی از همین بربرها (بریتانیایی‌ها) نخست با بارهای تریاک و سپس با سلاح‌های آتشین از دروازه‌های امپراتوری گذشتند، بی‌خاصیتی جهان‌بینی چین محور به طرز دردناکی عیان شد. شکست‌های پی‌درپی چین در مقابل قدرت‌های غربی (و سپس ژاپن) به همراه تضعیف و وابسته شدن اقتصاد این کشور به غرب، دوره موسوم به «سده حقارت» در این کشور آغاز شد (Platt, 2018). با وجود این در آغاز سده ۲۰ میلادی نخست یک جنبش دموکراتیک ملی به ترتیبات کهن سیاسی در این کشور پایان داد و در اواسط این سده یک انقلاب کمونیستی هدف خود را پایان بخشیدن به سده حقارت و بازگرداندن عزت و عظمت چین اعلام کرد و در پایان این سده این کشور با خیز بلند اقتصادی دوباره به یکی از بزرگترین اقتصادهای جهان تبدیل شد. در ادامه مقاله تحولات چین را در سه لایه تاریخی بلندمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت بررسی می‌شود و چند و چون این افت و خیز را نشان داده می‌شود.

زمان جغرافیائی و دگرگونی‌های بلندمدت در چین

جهان‌بینی‌ها و نگرش‌های فرهنگی بنیادین یک جامعه بسیار کند دگرگون می‌شوند (Pierson, 2004). به تعبیر جوزف شومپتر «نگرش‌های اجتماعی سکه‌هائی هستند که به‌آسانی از اعتبار نمی‌افتند و چه‌بسا قرن‌ها، پابرجا می‌مانند» (Schumpeter, 2010:12). برای فهم نگرش‌های فرهنگی یا جهان‌بینی هر جامعه‌ای، باید «محیط کلان روحی و روانی» آن را بررسی کرد (Jervis, 1976:13). جهان‌بینی چینی تا اوایل سده نوزدهم را می‌توان در سه مولفه زیر خلاصه کرد: مرکز جهان بودن چین، چرخه‌ای بودن زمان؛ گذشته‌مدار بودن اندیشه.

چین به‌مثابه مرکز جهان: جان فیربنک (Fairbank, 1968). بر این نظر است که در جهان‌بینی سنتی چین «همه چیز زیر آسمان» بود و چون امپراتور چین فرزند آسمان است؛ بنابراین واسطه میان آسمان و همه انسان‌ها و حاکم حقیقی آن‌هاست. آداب و رسوم فرهنگی نخبگان چینی هنجارهایی جهانی و معیار تمدن راستین محسوب می‌شوند و همه مردمی که در پیرامون چین یا همان «پادشاهی میانه» زندگی می‌کنند، بربر به‌شمار می‌روند. همه بربرها، پس از این‌که در معرض نفوذ تمدن چین قرار گرفتند، می‌توانند با اتخاذ راه و رسم چینی متمدن شوند و تحت نظام خراج‌گزاری چین قرار گیرند.

چرخه‌ای بودن زمان: در جهان‌بینی چینی، زمان تابع یک الگوی ثابت و پیش‌بینی‌پذیر است، یعنی نوسان ابدی بین دو قطب یا حرکت دورانی در درون یک مدار بسته؛ حرکت از یک قطب به قطب دیگر و بازگشت دوباره به همان قطب؛ بنابراین، نه آغازی در کار است و نه انجامی. به‌این ترتیب، از دید چینی‌ها نظم جامعه ثابت است و تاریخ قرار نیست از نظر زمانی در جهت هدف خاصی باشد؛ تغییر از پیش معین است نه جهت‌مند. این درحالی بود که در همان دوران در فهم ژاپنی‌ها زمان از نوع «خطی» و تحولات از نوع «فرایندی» بود (Lauer, 1973).

گذشته‌محور بودن اندیشه: در اندیشه چینی، حقیقت بی‌زمان است؛ به‌عبارت‌دیگر، حقیقت چیزی است که قبلاً [یک‌بار برای همیشه] کشف شده است و حال فقط باید در

حفظ آن کوشید (Baggini, 2018). بنابراین، چینی‌ها زوال را نه ناشی از سایه سنگین گذشته بر حال و آینده، بلکه ناشی از انحراف از راه‌ورسم گذشته می‌دانستند.

ترکیب این ویژگی‌ها در طول سده‌ها باعث وابستگی چینی‌ها به مسیر نگرشی خاصی شده بود که با آنچه که در غرب، خصوصاً از سده هجدهم، سر بلند کرده بود تفاوت اساسی داشت. اروپای سنتی با سیاست بین‌دو‌دمانی، توزیع نسبتاً برابر قدرت و بدون مرکز مسلط شناخته می‌شد، اما از آن پس، سیاق قدرت هم در سطح داخلی و هم بین‌المللی تغییر کرده و شیوه سامان‌دهی امور، صورت‌بندی جدیدی پیدا کرده بود که شامل صنعتی‌سازی، دولت‌سازی عقلانی و ایده ترقی بود. دست‌یابی به این صورت‌بندی مدرن نیز معادل از سرگذراندن دگرگونی‌های گسترده سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و، البته مهم‌تر از همه، دگرگونی نگرشی بود (Buzan and Lawson, 2015). از اوایل سده ۱۹ میلادی روابط بین‌الملل نیز تغییر کرد و به سوی نابرابری قدرت و تحکیم ساختار مرکز - پیرامون حرکت کرد.

نگرش خاصی که چینی‌ها به آن وابسته شده بودند، اینک در مواجهه با غرب به قیدی دست‌وپاگیر بدل شده بود و آن‌ها را دچار سندرم «قفل‌شدگی شناختی» (Cognitive Locked-in Syndrome) کرده بود. این وضعیت به دو صورت مانع ابتکار عمل چینی‌ها می‌شد: نخست این‌که هنوز آموختن از غربی‌ها و استفاده از دست‌آوردهای آن‌ها را دون شأن خود می‌دانستند؛ دوم این‌که، افق دید و حس واقع‌بینی آن‌ها را مخدوش کرده بود (Kissinger, 2010). از این‌رو، در مواجهه با پیشامدها و مسائل به‌جای تدبیر و تأمل، با تأخیر و تعلل فقط آن‌ها را به تعویق می‌انداختند با این تصور که مشکلات جدید از جنس همان مشکلات قدیمی‌اند و بنابراین، با گذشت زمان و چرخش خودبه‌خودی اوضاع برطرف خواهند شد. به این ترتیب، اوضاع عملاً روزبه‌روز وخیم‌تر می‌شد.

لحظه‌های گسست و بازاندیشی: افزایش شدید (سه برابر شدن) جمعیت چین در طی نیمه اول سده ۱۹ رنجیره‌ای از مشکلات شامل: تنگنای منابع، استفاده بی‌رویه از زمین و آب و خاک، فرسایش طبیعت؛ افزایش سیل و خشک‌سالی، و سرانجام، بروز مشکلات عدیده اقتصادی و معیشتی و نیز جابه‌جایی‌ها و مهاجرت‌های گسترده داخلی را به همراه آورد.

شورش‌های گسترده‌ای که در نیمه دوم سده ۱۹ در چین رخ داد واکنشی به این مسائل و مشکلات بود. از دل این شورش‌ها یک نیروی سازمان‌یافته به نام «تایپینگ» پدید آمد که هدف آن تجدید بنای چین بود. تایپینگ‌ها کنترل چندین استان مهم را از دست امپراتوری خارج کردند و کم مانده بود که پیروز شوند، اما در یک تقارن نامیمون، مداخلهٔ بریتانیا بخت‌شان را به باخت بدل کرد. در مجموع، فشارهای خارجی از بیرون و شورش و قیام و جنگ داخلی از درون، چین را مجاله کرد و «سدهٔ حقارت» را برای آن رقم زد. سدهٔ حقارت باعث استهلاک قدرت و اعتبار امپراتوری و نهایتاً سرنگونی آن در سال ۱۹۱۱ شد.

البته، سدهٔ حقارت با همهٔ آثار منفی‌اش، دو اثر مثبت نیز بر جامعه چین به‌جای گذاشت: نخست این که طلسم نگرش‌های فرهنگی بنیادین چینی‌ها را شکست. برای مثال، چینی‌ها «تنها در سال‌های پایانی سدهٔ نوزدهم بود که فهمیدند تمدن‌های متعددی وجود دارند و نه فقط تمدن چینی (Paine, 2003, :336). به این ترتیب، ضربهٔ شدیدی بر پیکر باور تاریخی چینیان فرود آمد که باعث قطع وابستگی به مسیر نگرشی آنان شد و نسل‌های بعدی چینی را در چارچوب تازه‌ای قرار داد که در آن جایی برای مفاهیم و نگرش‌های پیشین؛ یعنی خود مرکز پنداری، زمان چرخه‌ای، اندیشهٔ گذشته‌مدار وجود نداشت. آن‌ها رفته‌رفته دریافتند که تا وقتی که بخواهند رابطه با قدرت‌های خارجی را بر «تخت‌خواب پروکراسی» مفاهیم و نگرش‌های درماندهٔ خود بخوابانند، نباید امیدی به خلاصی از وضع موجود داشته باشند.

اثر دوم سدهٔ حقارت که نتیجهٔ بلافصل اثر نخست بود، توسعه نگرش‌های جدید بود. جامعهٔ چین پس از سرنگونی نهاد امپراتوری در سال ۱۹۱۱، با مفاهیم جدیدی آشنا شد. ناسیونالیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، دموکراسی و داروین‌یسم (تکامل اجتماعی) از جملهٔ مفاهیمی بودند که چینی‌ها در نیمهٔ نخست سدهٔ بیستم با آن‌ها آشنا شدند. مفاهیم و اندیشه‌هایی که در این دوره از غرب وارد چین می‌شدند، آن‌چنان متنوع بودند که از این دوره با عنوان «جمهوری پارادوکس‌ها» (Dikotter, 2008: 2). نام می‌برند. این مفاهیم و اندیشه‌ها هم پنجره‌ای رو به جهان خارج گشودند و هم راه‌هایی برای دگرگونی وضع موجود نشان دادند. از این میان خصوصاً ایدهٔ تکامل اجتماعی، درک چینی‌ها از زمان و تاریخ را متحول ساخت.

در این درک تازه، که از نوع خطی - تکاملی بود، لحظه حال به‌عنوان نقطه‌ای که از گذشته جدا می‌شود و به‌سوی آینده‌ای درخشان می‌رود، تلقی شد (Lee, 2000).

نخبگان چینی در پرتو این نگرش تازه و با در نظر گرفتن ناگواری ناشی از سده حقارت، در صدد نفی سلطه بیگانگان و دمیدن روحی تازه در کالبد «مرد بیمار آسیا» برآمدند. ملی‌گرایان نیمه نخست سده بیستم و کمونیست‌های نیمه دوم این سده هر دو در پی آن بودند که نهادهای سیاسی و اجتماعی جدید و هم‌سو با جهان جدید را جایگزین نهادهای سنتی کنند تا در پرتو آن بتوانند چین را دوباره به کشوری ثروتمند و قدرتمند تبدیل کنند.

ملی‌گرایان به علل مختلف از جمله اشغال نظامی چین در جریان دو جنگ جهانی نتوانستند نظم سیاسی چندان پایداری برقرار کنند. در عوض، کمونیست‌ها پس از جنگ دوم با سازماندهی آهین خود توانستند یک نظم اجتماعی جدید مبتنی بر «ایده ترقی و توسعه» مرحله به مرحله را تأسیس کنند (Lauer, 1973). مائو زدوونگ با تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹، کشور را متحد کرد و بنای «چین جدید» را گذاشت و به سده تحقیر پایان داد.

مائو با نظم و انضباط سازمانی و تبلیغاتی حزب کمونیست، در دهه ۱۹۵۰ یک ساختار حکمرانی ملی یکپارچه برپا کرد که بر سراسر کشور تسلط یافت. او بازسازی چین را از آغاز دهه ۱۹۵۰ با اقتباس از الگوی شوروی (برنامه ریزی متمرکز و تأکید بر صنایع سنگین) شروع کرد و نسبتاً خوب پیش رفت. با وجود این، از اواخر همان دهه، بلندپروازی‌های ایدئولوژیک که در برنامه‌هایی چون «جهش بزرگ» و «انقلاب فرهنگی» متجلی شد آن‌چه را در ابتدای کار رشته بود، پنبه کرد و دیری نپایید که با به حاشیه راندن اقتصاد، چین دوباره از ریل توسعه خارج شد.

زمان اجتماعی و دگرگونی‌های میان مدت در چین معاصر

تا میانه دهه ۱۹۷۰، مداخله دولت (با درجات متفاوت) و برنامه‌ریزی‌های متمرکز برای حل مسائل اقتصادی و اجتماعی باور غالب در کشورهای مختلف بود. از آن پس، روی‌گردانی از

سیاست‌های کنترلی دولتی آغاز شد. امیدها و باورها به کارآمدی برنامه‌ریزی متمرکز رو به افول نهاد و هم‌زمان محبوبیت راه‌حل‌های غیرمتمرکز و بازارمحور فزونی گرفت (Eggertsson, 2004: 45). به این ترتیب، چرخش به سمت بازار آزاد به یک جنبش جهانی فراگیر بدل شد. فروکش کردن جنگ سرد، رکود مشهود در اقتصادهای دستوری که فاقد نوآوری و تحول‌آفرینی شده بودند (Priestland, 2009)، تشدید رقابت در درون اقتصاد جهانی سرمایه‌داری برای به چنگ آوردن بازارهای صادراتی، تقسیم کار جدید بین‌المللی، کمبود نیروی کار، افزایش مناقشه‌های کارگری و افزایش سرسام‌آور قیمت زمین در کشورهای تازه صنعتی شده‌ای نظیر کره جنوبی، تایوان و هنگ‌کنگ همگی سبب روی آوردن سیاست‌گذاران و تکنوکرات‌ها به الگوی نولیبرال شد که نتیجه آن، گسترش برون‌سپاری تولید، بازاریابی جهانی، قراردادهای فرعی بین‌المللی و انتقال صنایع به کشورهای کمتر توسعه‌یافته بود.

به این ترتیب، قواعد بازی نظام جهانی که تا پیش از این بر «همکاری» میان کشورهای سرمایه‌داری و «تقابل» آن‌ها با کشورهای سوسیالیستی، از جمله چین، استوار بود، به «رقابت» و «تعامل» میان این دو بلوک بدل شد. تغییر قواعد بازی، این امکان را فراهم کرد تا کشورهای سرمایه‌داری به دیده «فرصت»، و نه «تهدید»، به چین بنگرند و پیوستن آن به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری را نویدبخش نیروی کار ارزان، بازار بالقوه و فرصت‌های سرمایه‌گذاری بی‌شمار تلقی کنند.

همزمان با این دگرگونی‌های جهانی، دگرگونی‌های مهمی نیز در داخل چین رخ داد. ایدئولوژی حاکم بر چین (مائوئیسم) تا اواسط دهه ۱۹۷۰ علاوه بر ایده‌هایی چون استقلال، خودکفایی، درون‌گرایی و تقابل با «امپریالیسم جهانی» و ایجاد یک جامعه بدون طبقه، برآزوی تبدیل چین به پیشرفته‌ترین کشور دنیا استوار بود. این ایدئولوژی به‌ویژه در دو برنامه جهش بزرگ و انقلاب فرهنگی به شکست انجامید؛ چرا که شور و شعار سیاسی و ایدئولوژیک را جایگزین برنامه‌ریزی‌های سنجیده و اقدامات عملگرایانه در حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی کرده بود. نزدیک به دو دهه بسیج سیاسی بی‌امان و سیاست‌های داخلی و خارجی انقلابی حاصلی جز رکود اقتصادی، کمبود مواد غذایی، کاهش زمین‌های

قابل کشت، افزایش جمعیت، سپاه بیکاران، عقب‌ماندگی نظام دانشگاهی و رکود علم و فناوری، فقر، آشوب و هرج‌ومرج و تداوم و تعمیق فقر در برنداشت (Walder, 1982). شکست این دو برنامه، مائوئیسم را با بحران عمیقی مواجه ساخت. شور و شوق انقلابی و ایدئولوژیک فروکش کرد و جای خود را به سرخوردگی و بیگانگی سیاسی داد.

زمان فردی و تحولات کوتاه‌مدت در چین

در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ هم‌زمان با ظهور بحران‌های سیاسی - ایدئولوژیک در سطح نظام داخلی چین و تسلط جهانی‌گرایی نئولیبرالیستی در سطح نظام بین‌الملل، یک جابه‌جائی مهم نیز در سطح رهبران و نخبگان سیاسی چین اتفاق افتاد. از دسامبر ۱۹۷۵ تا سپتامبر ۱۹۷۶، یعنی کمتر از یک سال، سه تن از رهبران ارشد چین از دنیا رفتند: کانگ شنگ، رئیس پلیس دستگاه مائو، چو دی، مؤسس ارتش سرخ و خود مائو. هر یک از این رهبران، به نحوی در طراحی و ایجاد و حمایت از وضع موجود نقشی اساسی داشتند.

پس از مرگ مائو، سه گروه مترصد دست یافتن به قدرت بودند. گروه چهارنفره (به رهبری بیوه مائو)، گروه هوا گوفنگ و حلقه دنگ شائوپینگ. گروه چهارنفره اعتقاد داشتند که تنها راه نجات کشور دنبال کردن راه مائو، آن هم با شدت و حدت بیشتر است؛ اما این گروه هنگامی که گویا در تدارک کودتایی برای به‌دست گرفتن قدرت بودند، توسط گروه هوا گوفنگ، ناکام ماندند و بدین ترتیب یکی از مسیرهای بازتولید نهادی مسدود شد. هوا گوفنگ گرچه تا اندازه‌ای ضرب انقلاب فرهنگی را گرفت و خواهان قرائت ملایم‌تری از مائوئیسم بود، اما رهبری نبود که دست به تغییرات بنیادی بزند. او جهت‌گیری خود را ذیل دو اصل اعلام کرد: هر سیاستی که مائو وضع کرده است باید قاطعانه از آن حمایت کنیم؛ هر دستوری که مائو داده است باید مصممانه از آن اطاعت کنیم (Meisner 1996: 69). البته معنای ضمنی این جهت‌گیری، نوعی محافظه‌کاری بود که عملاً در دوره تقریباً چهارساله زمامداری او بر سیاست داخلی و خارجی چین حاکم بود. اما در همین دوره، جنگ قدرتی میان هوا گوفنگ و دنگ شائوپینگ در جریان بود که سرانجام در ۱۹۸۰ به پیروزی دنگ منجر شد.

تحلیل یافته‌ها

بزنگاه تاریخی و جهش اقتصادی چین

در مباحث پیشین روند تحولات چین در سه لایه بلندمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت و همچنین چگونگی فراهم شدن بزنگاه تاریخی ناشی از تقارن زمانی رویدادها در این سه لایه در میانه دهه ۱۹۷۰ تشریح شد. در ادامه مقاله، تأثیر این بزنگاه تاریخی بر دگرگونی نهادی و جهش اقتصادی چین نشان داده خواهد شد.

گسست در ساختارها و نهادها: در دهه ۱۹۷۰، هم بستر جهانی و هم بستر داخلی چین دچار گسست شد. افزون‌براین، با مرگ رهبران قدیمی حزب کمونیست، خصوصاً مائو، گسست کنش‌گر نیز رخ داد. مسئله درخور توجه هم‌زمانی و هم‌سویی اثرات این سه گسست بود که بزنگاهی تاریخی و فرصتی استثنایی را برای چین رقم زد. دگرگونی نهادی به چیزی بیش از بزنگاه تاریخی نیاز دارد. همان‌طور که نونهادگرایان تأکید می‌کنند، دگرگونی نهادی به عاملیت، یعنی رهبران تحول‌خواه هم نیاز دارد (Buthe, 2016: 46). به عبارتی، بستر فرصت‌هایی را در اختیار کنش‌گران قرار می‌دهد؛ اما میزان محقق شدن این فرصت‌ها در گرو رفتار و قابلیت‌های خود کنش‌گران است (Hay, 2002: 165). در بزنگاه تاریخی، این رهبرانند که فرصت‌ها را درمی‌یابند و «قواعد بازی» جدیدی خلق می‌کنند و تحولات را به سمت و سوی مورد نظر خود سوق می‌دهند.

نقش آفرینی رهبری سیاسی

مکلین با اشاره به نقش آفرینی دیوید لوید جرج در سیاست بریتانیا در فاصله سال‌های ۱۹۱۶ تا ۱۹۴۵، می‌گوید: «گاه رهبرانی پیدا می‌شوند که دوردست‌ها را می‌بینند. چنین رهبرانی می‌توانند فرصت‌هایی را ببینند که دیگران نمی‌بینند.» (McLean, 2003: 231). چنین رهبرانی به‌موقع درمی‌یابند که پنجره فرصت باز شده است؛ با استفاده از قدرت تخیل و کارگشایی خود می‌توانند تلاش‌ها را هم‌آهنگ کنند و مقبولیت و فرهمندی لازم برای فعال‌سازی و

همراه کردن نیروهای مؤثر در مسیر تحول را نیز دارند. دنگ شائوپینگ در زمره چنین رهبرانی بود. او همه ویژگی‌های یک رهبر دوران‌ساز را داشت. مهم‌ترین این ویژگی‌ها به شرح زیر بود:

برخورداری از کاریزما: دنگ رهبری کارکشته، با اراده و ورزیده بود که از دهه ۱۹۲۰ در جریان جنگ داخلی و مبارزه علیه ژاپن، امتحان خود را پس داده بود. البته او به دلیل موضع انتقادی نسبت به برخی سیاست‌های مائو، سه بار تصفیه شده بود و جزو «اخراجی‌های انقلاب فرهنگی» به شمار می‌رفت. در دهه ۱۹۷۰ که به قدرت بازگشت توانست با اصلاح نسبی امور تا اندازه‌ای ضرب انقلاب فرهنگی را بگیرد. مردم سرخورده دوران انقلاب فرهنگی، در سایه همین اصلاحات نسبی در برهه کوتاه سال ۱۹۷۵ احساس امنیت و امیدواری می‌کردند. در سال ۱۹۷۶ که صدها هزار نفر در میدان «تیان‌آن‌من» در اعتراض به ویرانی‌های انقلاب فرهنگی تجمع کردند، دنگ به نوعی همسو و همدل با مردم بود. برای همین هم مردم ضمن این تظاهرات از دنگ حمایت کردند و خواهان بازگشت او شدند (Pantsov, 2015). همه این سوابق کاریزمای چشم‌گیری به دنگ بخشیده بود.

توانایی شناخت مسئله و یافتن راه چاره: شش سال تبعید به ناحیه «جیانگ‌شی»، چشم دنگ را به روی مصیبت‌های جهش بزرگ و انقلاب فرهنگی باز کرده بود. دنگ دیده بود که روستاییان بر اثر برنامه جهش بزرگ و انقلاب فرهنگی به چه فلاکتی افتاده بودند. برخلاف دیگر مقامات که برای خوشایند رهبران، خود را با گزارش‌های دروغین مربوط به دستاوردهای انقلاب سرگرم کرده بودند، دنگ با دیدن درماندگی روستاییان، این پرسش اساسی را از خود پرسیده بود: این چه سوسیالیسمی است که خانواده کارگر چینی، بعد از بیست سال، توان تهیه یک رادیو را ندارد (Deng, 2005: 181). بنابراین، برخلاف مثلاً جناح هوا گوفنگ که تغییر را در دایره‌ای که مائو تعیین کرده بود، مجاز می‌دانستند، دنگ چاره کار را در کنار گذاشتن چارچوب‌های مائوئیسم می‌دانست.

برخورداری از قوه تخیل و هنر موقعیت‌سازی: برخلاف گروه چهارنفره و جناح هوا گوفنگ که خواهان قرائتی «مکتبی» از مائوئیسم بودند، دنگ شائوپینگ خواهان فهم و تفسیری

زمان‌مندی و توسعه؛ نقش بزنگاه تاریخی در خیز اقتصادی چین (ابوالفضل دلاوری و محمد حیدری) ۵۱

«مقتضی» از آن بود. دنگ بر این باور بود که «هر نسلی» برای اداره کشور باید فهم «درست» و «جامعی» از اندیشه‌های مائو داشته باشد. او با این ترفند هوشمندانه هم از نفی مرجعیت مائو پرهیز می‌کرد و هم ابتکار عمل را برای تفسیر مائوئیسم به منظور انطباق با شرایط جدید به دست می‌گرفت. از نظر او عمل، و نه ایدئولوژی، تنها معیار رسیدن به حقیقت است. یعنی درستی آموزه‌های مائو نخست باید از راه عمل معلوم شود. در تفسیر دنگ، دیگر «استقلال» به معنای حصارکشی و بستن درها به روی جهان؛ «خودکفایی» به معنای مخالفت کورکورانه با هر چیز خارجی؛ و تلاش برای برقراری روابط اقتصادی با دیگر کشورها (به‌ویژه با آمریکا) «خیانت به کشور» تلقی نمی‌شد (Xiaoping, 1996: 72, 99).

توانائی شبکه‌سازی و سازمان‌دهی: دنگ در طول سالیان شبکه‌ای بی‌رقیب از روابط را در درون حزب کمونیست، دولت و ارتش برای خود دست و پا کرده بود. او با توجه به این پشتوانه، پس از مرگ مائو، مناصب مهم را در این سه نهاد به همفکران عمل‌گرا و اصلاح‌طلب خود سپرد. دنگ تا مدت کوتاهی که قدرت در دست هُوَا بود، پایگاه‌های قدرت موازی ایجاد کرد. پس از آنکه هُوَا در سال ۱۹۸۰ مجبور به کناره‌گیری از نخست‌وزیری شد و آنگاه که در سال ۱۹۸۲ از کمیته مرکزی حزب نیز کنار گذاشته شد، دنگ رهبری حزب و کادرهای ارشد را تقریباً به‌طور کامل جابه‌جا کرد و افراد جوان‌تر و کسانی با ذهنیت اصلاح‌طلبانه را بر سر کار آورد (Acemoglu and Robinson, 2012: 425).

استفاده به موقع از فرصت: دنگ پس از قبضه قدرت توانست در عرصه داخلی، «قواعد بازی» جدیدی خلق کند و در عرصه بین‌الملل هم از قواعد جدیدی که پیشتر خلق شده بود، نهایت بهره را ببرد. برنامه «اصلاحات و درهای باز» دنگ تحولاتی در چین به وجود آورد که از آن با نام «انقلاب دوم چین» (Harding, 1987) یاد می‌کنند: انقلابی بدون هیجانات و شعارهای انقلابی. در واقع، دنگ هم در سیاست داخلی و هم سیاست خارجی «عمل‌گرایی» را پیشه کرد. دنگ دریافته بود مادامی که رهبران با قبضه کردن قدرت، سیاست‌های‌شان را بر خیال خام و فرض‌های اثبات‌نشده استوار می‌کنند، و واقعیت‌ها را تحریف و در عین حال، از

مسئولیت‌پذیری شانه خالی می‌کنند و گناه مشکلات را گردن دیگران می‌اندازند، دست یافتن به توسعه امکان‌پذیر نیست.

چرخش‌های سیاستی و جهش‌های اقتصادی

سیاست درهای باز در روابط خارجی: در اوایل دهه ۱۹۷۰ که تنش میان چین و شوروی بالا گرفته بود، مائو نیکسون را به چین دعوت کرد و با توجیحات امنیتی و ژئوپلیتیکی بنای گفت‌وگو را با آمریکا گذاشت. دنگ با بهره‌گیری از آن سابقه؛ اما با توجیحات اقتصادی در صدد برقراری رابطه با آمریکا برآمد (Kissinger, 1999). او در سال ۱۹۷۹ به آمریکا سفر کرد و در همین سفر آنچه درس کلیدی سده بیستم می‌خواند، به مشاورانش گوشزد کرد: «هر که با آمریکایی‌ها کار کند برنده است، و هر که با آن‌ها در بیفتد بازنده است» (Westad, 2017:556). البته دنگ در دیدار با رهبران کشورهای آفریقایی و آسیایی معمولاً، در ظاهر، از تداوم سیاست مائو مبنی بر وحدت جهان سوم دم می‌زد اما دیگر از مفاهیمی نظیر «امپریالیسم آمریکا» سخن نمی‌گفت. این به آن معنی بود که چین از این پس، به جای سیاست خارجی انقلابی و صدور انقلاب، بر توسعه اقتصادی داخلی متمرکز خواهد شد و دیگر از مساعدت‌های نظامی و اقتصادی به دیگر کشورها و نهضت‌ها خبری نخواهد بود (Brazinsky, 2017:335-337).

رویکرد عمل‌گرایانه رهبران جدید چین با استقبال رهبران آمریکا روبه‌رو شد. از نظر آمریکایی‌ها چنین رویکردی در وهله نخست چین را به شریکی راهبردی در برابر تهدیدات شوروی تبدیل می‌کرد و در وهله بعد جامعه چین را با گونه انعطاف‌پذیرتری از سوسیالیسم پیوند می‌داد که احتمال می‌رفت به‌روز زمان به جامعه‌ای لیبرال تحول پیدا کند. بنابراین، ایالات متحد سیاست‌های مطلوبی، نظیر تعرفه‌های پایین‌تر، در مقایسه با دیگر کشورها را در قبال چین در پیش گرفت. ایالات متحد درهایش را به‌روی کالاهای چینی باز کرد، دست به سرمایه‌گذاری‌های کلان در این کشور زد، به آموزش دانشجویان با استعداد چینی کمک کرد و به این ترتیب، توسعه اقتصادی چین را تسهیل کرد.

زمان‌مندی و توسعه؛ نقش بزنگاه تاریخی در خیز اقتصادی چین (ابوالفضل دلاوری و محمد حیدری) ۵۳

چین درست زمانی دره‌ایش را گشود که اقتصادهای غربی با رکود و کشورهای تازه‌صنعتی شده با کمبود نیروی کار دست‌وپنجه نرم می‌کردند. به این ترتیب، چین به بازاری وسیع برای سرمایه‌گذاران و کارآفرینان جهان تبدیل شد.

اصلاحات اقتصادی و اجتماعی: دنگ در عرصه داخلی نیز عمل‌گرایی را پیشه کرد. او اعلام کرد که ما باید بیاموزیم که به‌جای بسیج توده‌ها و مبارزه طبقاتی و روحیه انقلابی‌گری، اقتصاد را با ابزارهای اقتصادی مدیریت کنیم. «ما به شمار زیادی از افراد پیشگام نیاز داریم که جرئت اندیشیدن داشته باشند، راه‌های جدیدی کشف و ایده‌های جدیدی خلق کنند. در غیراین صورت، نمی‌توانیم کشور را از دام فقر و عقب‌ماندگی رها کنیم و خود را به پای کشورهای پیشرفته برسانیم» (Xiaoping, 1996: 110). مهم‌ترین اصلاحات اقتصادی دنگ شیائوپینگ شامل موارد زیر بود:

الف) بخش کشاورزی: پیش از اصلاحات دنگ، تولید کشاورزی در قالب کمون‌های روستایی انجام می‌شد و درآمد حاصل از آن به‌صورت برابر میان دهقانان توزیع می‌شد. اولین اقدام دنگ این بود که خانواده‌های روستایی را جایگزین کمون‌ها کرد و به آن‌ها اجازه داد هر محصولی که می‌خواهند بکارند و مازاد آن را در «بازارهای خصوصی» به فروش برسانند. این الگو، با عنوان «نظام مسئولیت خانوار» (Shirk, 1993: 38) طی پنج سال در سراسر چین گسترش پیدا کرد. در همان دوره میانگین درآمد کشاورزان بیش از دو برابر شد و میزان تولید کل غلات به سطح بی‌سابقه ۴۰۷ میلیون تن رسید (Zweig, 1997: 75).

ب) توسعه بنگاه‌های روستایی: نظام مسئولیت خانوار علاوه بر افزایش بازدهی بخش کشاورزی، دهقانان را ترغیب می‌کرد تا از وقت آزاد خود در فعالیت‌های غیرکشاورزی نیز سود ببرند. این فعالیت‌ها که در قالب بنگاه‌های روستایی صورت می‌گرفت موجب افزایش تعداد این بنگاه‌ها از یک‌ونیم میلیون در سال ۱۹۷۸ به دوازده میلیون در سال ۱۹۸۵ شد (Huang, 2010: 5). این بنگاه‌ها که محصولات مختلفی از قبیل دکمه، زیپ، زنبیل و کفش تولید می‌کردند، نوعی سرمایه‌داری خرد روستایی را رواج دادند و میلیون‌ها خانوار را از زیر

خط فقر بیرون کشیدند. موفقیت این برنامه چنان بود که برخی اقتصاددانان نام آن را «اصلاحات بدون بازنده» (Lao, Qian, and Roland, 2000) گذاشتند.

ج) تأسیس مناطق ویژه اقتصادی: یکی از مهم‌ترین اولویت‌های دنگ شیائوپینگ ترغیب شرکت‌های خارجی به سرمایه‌گذاری مستقیم در چین بود. هدف این بود که تکنولوژی و مدیریت پیشرفته شرکت‌های خارجی به چین وارد شود. نخست، چهار منطقه ویژه اقتصادی در استان‌های ساحلی گوانگ‌دونگ و فوجیان افتتاح شد. مکان‌یابی این مناطق طوری بود که از نظر راهبردی در مجاورت هنگ کنگ، ماکائو و تایوان قرار داشتند (Harding, 1987: 165). تا سال ۱۹۸۴ چهارده منطقه ویژه اقتصادی دیگر نیز ایجاد شد. مختصات زمانی این کار بسیار مناسب بود زیرا در همان دوره، تحولی اساسی در بسیاری از اقتصادهای شرق آسیا رخ داده بود. میانگین سطح تحصیلات در هنگ‌کنگ، تایوان و دیگر نواحی شرق آسیا در حال افزایش بود. این وضعیت باعث شد تا در این کشورها از شمار کارگرانی که حاضر به تن دادن به کار پُرمشقت در کارخانه‌ها بودند، به شدت کاسته شود. هم‌زمان، سیاست درهای باز دنگ شیائوپینگ صاحبان کارخانه‌ها در کشورهای مزبور را بر آن داشت تا فعالیت‌های کاربر خود را به مناطق ویژه اقتصادی تازه تأسیس چین منتقل کنند؛ یعنی جایی که نیروی کار ارزان به‌وفور پیدا می‌شد و اجاره زمین نیز مقرون‌به‌صرفه بود (Naughton, 2007: 416). به این ترتیب، مناطق ویژه اقتصادی به بخش مهمی از راهبرد توسعه چین بدل شدند.

د) رقابتی کردن مدیریت کشور: یکی از مهم‌ترین اقدامات دنگ، دمیدن روح رقابت در ارکان حکومت بود. پیش از آن، سنجش عمل‌کرد مقامات و مدیران چینی مبتنی بر معیارهای سیاسی و عقیدتی بود. اما دنگ، معیار سنجش عمل‌کرد مقامات و مدیران را شاخص‌های رشد و توسعه نظیر رشد تولید ناخالص ملی، صادرات، و جذب سرمایه‌گذاری خارجی قرار داد (Cai, 2015). این موضوع انگیزه‌ای قوی به مقامات استانی و محلی داد تا به رشد اقتصادی حوزه خود شتاب بخشند و در عین حال در حکومت مرکزی برای خود نام و نانی دست‌وپا کنند. چنین تغییری در «قواعد بازی» یک انقلاب مدیریتی بود که به یکی از موتورهای رشد

زمان‌مندی و توسعه؛ نقش بزنگاه تاریخی در خیز اقتصادی چین (ابوالفضل دلاوری و محمد حیدری) ۵۵

اقتصادی چین بدل شد و مقامات محلی را وارد رقابت برای احداث بزرگراه، فرودگاه، پارک علم و فناوری و و دیگر زیرساخت‌ها کرد.

خلاصه اینکه، همان‌گونه که همزمانی مجموعه‌ای از رویدادها و فرایندها در نیمه نخست سده نوزدهم اقتران نامیمونی را ایجاد کرد که توسعه چین را بیش از ۱۵۰ سال دچار توقف و واگشت کرد در اواخر سده بیستم، همزمانی رویدادها و فرایندهای دیگری اقتران میمونی را رقم زد که به جهش بزرگ اقتصادی این کشور منجر شد. در اثر این جهش و در طول سه دهه، «هرم فقر» در این کشور کاملاً وارونه شد. در سال ۱۹۷۸، ۹۰ درصد مردم چین زیر خط فقر شدید بودند؛ اما در سال ۲۰۱۴، ۹۹ درصد مردم در بالای خط فقر قرار گرفتند (Chinadaily, 2018/08/11).

نتیجه‌گیری

مقاله پیش‌رو در جست‌وجوی زمینه‌ها و عوامل دخیل در جهش اقتصادی چین طی چهار دهه اخیر بر نقش زمان‌مندی تحولات در این کشور متمرکز شد و نشان داد که این جهش، نتیجه استفاده بهینه رهبران چین از یک بزنگاه تاریخی؛ یعنی تقارن تحولات در سه لایه درازمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت در اواسط دهه ۱۹۷۰ بود: دگرگونی نگرش‌های فرهنگی بنیادین در سطح بلندمدت (زمان جغرافیائی)، دگرگونی‌های نظام جهانی و نظام داخلی چین در سطح میان‌مدت (زمان اجتماعی) و جابه‌جایی رهبران در سطح کوتاه‌مدت (زمان فردی). حدود یک سده طول کشید تا جهان‌بینی سنتی چینی‌ها شامل زمان چرخه‌ای، اندیشه گذشته‌محور و چین‌مرکزپنداری جای خود را به جهان‌بینی جدیدی حاوی زمان خطی، اندیشه آینده‌مدار و نظام دولت - ملت جدید داد. این تحولات درازمدت، با تحولاتی همزمان شد که به‌ویژه در طی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی در نظام جهانی رخ داد و شامل فروکش کردن جنگ سرد، روی‌گردانی از سیاست‌های مبتنی بر مداخله دولت و روی آوردن به سیاست‌های مبتنی بر بازار آزاد و برون‌سپاری و انتقال صنایع به کشورهای کمتر توسعه‌یافته

بود. سرانجام در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ با جابه‌جائی رهبران و گسست در ایدئولوژی حاکم بر چین، یعنی مائوئیسم، بزنگاه تاریخی مناسبی برای چین رقم خورد. رهبری جدید به‌خوبی از فرصت‌های این بزنگاه استفاده کرد و براساس مجموعه‌ای از برنامه‌ها و اقدامات دقیق، مسیر جدیدی را به‌روی این کشور گشود. او درهای چین را به‌روی جهان گشود و همزمان در داخل نیز دست به اصلاحات عمیقی زد. دنگ، رهبری عملگر و برخوردار از ویژگی‌های مهم یک رهبر دوران‌ساز بود. او با استفاده از ساز و کار «تبدیل»، «قواعد بازی» مائوئیسم را از نو تفسیر کرد و آن‌ها را برای اهداف و مقاصد دیگری؛ یعنی توسعه اقتصادی چین به کار گرفت. به‌این ترتیب، دنگ با بازتفسیر مائوئیسم و دمیدن روح سرمایه‌داری در جسم چین آن را از کشوری منزوی، بسته و عقب‌مانده به کشوری فعال، باز، و پیشرفته، دست‌کم از نظر اقتصادی، بدل کرد.

سخن آخر اینکه رویکرد زمان‌مندی در تحلیل روند دگرگونی‌های تاریخی، افزون بر کاربست‌های نظری، دارای کابست‌های عملی نیز هست. این رویکرد، می‌تواند رهبران و سیاستمداران کشورها را متوجه این مسئله اساسی کند که در فرایند دگرگونی، نه فقط «چه چیزی»، بلکه «چه زمانی» نیز اهمیت دارد و چه‌بسا مهم‌تر است. به عبارت دیگر، دست‌آورد رهبران بیش از این‌که به «آن‌چه» انجام می‌دهند بستگی داشته باشد، به‌این‌که «چه زمان» آن را انجام دهند بستگی دارد. همانطور که خود دنگ شیائوپینگ بارها گوش‌زد می‌کرد، وقتی دنیا تغییرات مهمی را از سر می‌گذراند، بر اثر آن‌ها فرصت‌های گران‌بهایی پدیدار می‌شود که باید آن‌ها را قاپید. اگر شما فرصت را نقایید، دیگران آن را می‌قاپند و آن‌گاه بخت شما به خواب فرو می‌رود.

سپاسگزاری

نویسندگان مقاله از داوران محترم به خاطر مطالعه دقیق مقاله و ارائه پیشنهادها سازنده سپاسگزار هستند.

زمان‌مندی و توسعه: نقش بزنگاه تاریخی در خیز اقتصادی چین (ابوالفضل دلاوری و محمد حیدری) ۵۷

منابع

دلاوری، ابوالفضل (۱۳۸۹). «زمان‌مندی و الگوهای دگرگونی‌های اجتماعی، درآمدی بر ویژگی‌های دگرگونی‌های اجتماعی در ایران معاصر». *مجله جامعه‌شناسی ایران*، سال ۱۱، شماره ۱ (بهار) ۷۸-۱۰۸.

کوز، رونالد و وانگ، نینگ (۱۳۹۳). *چین چگونه سرمایه‌داری شد؟*. ترجمه پیمان اسدی، تهران: دنیای اقتصاد

References

- Ang, Y. Y. (2016). *How China escaped the poverty trap*. Cornell University Press.
- Brazinsky, G. A. (2017). *Winning the Third World: Sino-American Rivalry during the Cold War*. UNC Press Books.
- Braudel, F. (1996) *The Mediterranean and the Mediterranean World in the Age of Philip II*. Berkeley: University of California Press.
- Büthe, T. (2016). Historical Institutionalism and Institutional Development in the EU. *HISTORICAL INSTITUTIONALISM AND INTERNATIONAL RELATIONS*.
- Buzan, B., & Lawson, G. (2015). *The global transformation: history, modernity and the making of international relations*. Cambridge University Press.
- Chinadaily (2018/08/11) Available at: <http://www.chinadaily.com.cn/a/2018/08/11/WS5b6e33cfa310add14f38532c.html>
- Deane, H. (1998). *The Deng Xiaoping Era: An Inquiry into the Fate of Chinese Socialism 1978-1994*.
- Dikotter, F., & Dikötter, F. (2008). *The age of openness: China before Mao*. University of California Press.
- Dillon, M. (2014). *Deng Xiaoping: the man who made modern China*. Bloomsbury Publishing.
- Donati, P. (2010). *Relational sociology: A new paradigm for the social sciences*. Routledge.
- Dutton, D. J. (2003). "Iain McLean, Rational Choice and British Politics. An Analysis of Rhetoric and Manipulation from Peel to Blair". *Parliamentary History*, 22 (2): 207-207.
- Eggertson, T. (2009). *Imperfect institutions: possibilities and limits of reform*. University of Michigan Press.
- Gao, W. (2007). *Zhou Enlai: The last perfect revolutionary*. Public Affairs.
- Harding, H. (1987). *China's second revolution: Reform after Mao*. Brookings Institution Press.
- Heilmann, S. (2018). *Red Swan: How Unorthodox Policy-Making Facilitated China's Rise*. Chinese University Press.
- Huang, Y. (2003). *Selling China: Foreign direct investment during the reform era*. Cambridge University Press.
- Huang, Y. (2008). *Capitalism with Chinese characteristics: Entrepreneurship and the state*. Cambridge University Press.
- Huang, Y. (2010). "China Boom: Rural China in the 1980s". *Asia Society: The China Boom Project*.
- Hung, H. F. (2009). "Introduction: The three transformations of global capitalism". *China and the transformation of global capitalism*, pp: 1-21.
- Jervis, R. (1976). *Perception and Misperception in International Politics*. Princeton University Press.
- Kissinger, H. (1999). *Years of Renewal: The Concluding Volume of His Classic Memoirs*. Simon and Schuster.
- Lau, L. J., Qian, Y., & Roland, G. (2000). "Reform without losers: An interpretation of China's dual-track approach to Transition". *Journal of Political Economy*, 108 (1):120-143.
- Lauer, R. H. (1973). "Temporality and Social Change: The Case of 19th Century China and Japan". *The Sociological Quarterly*, 14 (4): 451-464.
- Lee, L. O. F. (2000). "The cultural construction of modernity in urban Shanghai: Some preliminary explorations." *Becoming Chinese: Passages to modernity and beyond*, pp 31-61.

- MacFarquhar, R. (Ed.). (1993). *The Politics of China, 1949-1989*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Mahoney, J. (2001). *The legacies of liberalism: Path dependence and political regimes in Central America*. JHU Press.
- Naughton, B. J. (2007). *The Chinese economy: Transitions and growth*. MIT press.
- Nee, V., & Opper, S. (2012). *Capitalism from below: Markets and institutional change in China*. Harvard University Press.
- Pantsov, A. V., & Levine, S. I. (2015). *Deng Xiaoping: A revolutionary life*. Oxford University Press.
- Perkins, D. H. (1988). "Reforming China's economic system". *Journal of Economic Literature*, 26 (2): 601-645.
- Pierson, P. (2004). *Politics in time: History, institutions, and social analysis*. Princeton University Press.
- Priestland, D. (2009). *The Red flag: communism and the making of the modern world*. Penguin UK.
- Rong, D., & Shapiro, S. (2005). *Deng Xiaoping and the Cultural Revolution: A daughter recalls the critical years*. Doubleday.
- Schumpeter, J. A. (2010). *Capitalism, socialism and democracy*. Routledge.
- Sewell Jr, W. H. (2005). *Logics of history: Social theory and social transformation*. University of Chicago Press.
- Shambaugh, D. (1995). *Deng Xiaoping: portrait of a Chinese statesman*. Oxford University Press.
- Shirk, S. L. (1993). *The political logic of economic reform in China* (Vol. 24). University of California Press.
- Ta-tuan Che'en. (1968). *The Chinese world order: Traditional China's foreign relations* (Vol. 32). J. K. Fairbank (Ed.). Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Westad, O. A. (2017). *The Cold War: A World History*. Basic Books.
- White, L. T. (1998). *Unstatey Power: Volume 1, Local Causes of China's Economic Reforms*. New York: ME Sharpe.
- Whyte, M. K. (1995). "The social roots of China's economic development". *The China Quarterly*, 144: 999-1019.
- Whyte, M. K. (1996). "The Chinese family and economic development: Obstacle or engine?". *Economic development and cultural change*, 45 (1): 1-30.
- Zhou, K. X. (1996). *How the farmers changed China: power of the people?*, Westview Press.
- Zuo, C. V. (2015). "Promoting city leaders: the structure of political incentives in China". *The China Quarterly*, 224: 955-984.
- Zweig, D. (1997). *Freeing China's Farmers: Rural Restructuring in the Reform Era*. N.Y.: ME Sharpe.